

فرازهای حساس از زندگانی امیر مؤمنان (ع)

سه امتیاز بزرگ

چگونه زبان دشمن به شرح افتخارات علی (ع) گشوده شد ، و مجلسی را که برای بدگویی تشکیل داده بودند به مجلس حق گوئی و ثناخوانی تبدیل گشت !؟

بدون جلب رضایت آنها عملی نبود ، گفتگو نمود . وی روی تختی که برای او در «دارالندوة» گذارده بودند ، نشست و «سعد وقاص» را نیز کنار خود نشاند . او محیط جلسه را مناسب دید که از امیر مؤمنان (ع) بدگویی کند و به او ناسزا بگوید ، این کار آنها در کنار خانه خدا ، در حضور صحابه پیامبر که از سوابق درخشان و جانبازی و فداکاری های امام آگاهی کاملی داشتند ، کار آسانی نبود ، زیرا می دانستند تا چندی پیش محیط کعبه و داخل و خارج آن ، مملو از معبودهای باطل بود ، که همگی به وسیله علی (ع) سرنگون شدند و او به فرمان پیامبر گرام برشانه های پیامبر نهاد و بت هائی را که خود معاویه و پدران وی سالیان درازی آنها را عبادت می کردند ، از اوج عزت به حقیض ذلت افکند ، و

شهادت و درگذشت امام مجتبی (ع) برای معاویه ، فرصت داد که در حال حیات خود ، زمینه خلافت را برای فرزندش «یزید» فراهم سازد ، و از بزرگان صحابه و یاران رسول خدا که در مکه و مدینه می زیستند برای «یزید» بیعت بگیرد ، تا دست فرزند او را به عنوان خلیفه اسلام و جانشینی ، بفشارند . برای همین منظور ، معاویه سرزمین شام را به قصد زیارت خانه خدا ترک گفت ، و در طول اقامت خود در مراکز دینی حجاز ، با صحابه و یاران رسول خدا ، ملاقاتهایی نمود ، وی هنگامی که از طواف کعبه فارغ شد در «دارالندوة» که مرکز اجتماع سران قریش در دوران جاهلیت بود ، قدری به استراحت پرداخت و با «سعد وقاص» و دیگر شخصیت های اسلامی که در آن روزانندیشه خلافت و جانشینی یزید ،

هنگامی که مشاهده نمود که معاویه به علی (ع) بد و ناسزا می گوید به خود پیچید و روبه معاویه کرد و گفت «مرا بر روی تخت خود نشاندی و در حضور من به علی (ع) ناسزا می گوئی؟ به خدا سوگند؛ هرگاه یکی از آن سه فضیلت بزرگی که علی داشت من داشتم ۱ بهتر از آن بود که آنچه که آفتاب بر آن می تابد؛ مال من باشد :

۱- روزی که پیامبر او را در مدینه جانشین خود قرارداد و خود به جنگ تبوک رفت و به علی چنین فرمود: موقیت تو نسبت به من؛ همان موقیت هارون است نسبت به موسی؛ جز اینکه پس از من؛ پیامبری نیست .

۲- روزی که قرارداد پیامبر با سران مسیحی «نجران» به مباحله پردازد؛ پیامبردست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و گفت پروردگارا اینان اهل بیت من هستند .

۳- روزی که مسلمانان قسمت های مهمی از دژهای یهودان خیبر را فتح کرده بودند ولی دژ «قموص» که بزرگترین دژ و مرکز دلاوران آنها بود؛ هشت روز در محاصره سپاه اسلام بود ولی مجاهدان اسلام قدرت فتح و گشودن آن را نداشتند و سردرد شدید رسول خدا؛ مانع از آن شده بود که خود پیامبر (ص) در صحنه نبرد؛ شخصاً حاضر شود و فرماندهی سپاه را برعهده؛ بگیرد و هر روز پرچم را به دست یکی از سران سپاه خود می داد و همه آنها بدون نتیجه بازمی گشتند روزی پرچم را به دست «ابی بکر» داد و روز بعد به «عمر» داد؛ هر دو شخصیت

همه را درهم شکست. (۱) اکنون معاویه می خواهد با تظاهر به توحید و یگانه پرستی، از جانبازان توحید که در پرتو فداکاریهای او درخت توحید در دلها ریشه دواید، و شاخ و برگ در آورد؛ انتقاد کند. و به او ناسزا بگوید .

«سعد وقاص» در باطن اذشمنان امام (ع) بود؛ و به مقامات معنوی؛ و افتخارات بارز امام رشک می ورزید؛ روزی که عثمان به وسیله مهاجمان مصری کشته شد؛ همه مردم با کمال میل و رغبت امیر مؤمنان را برای خلافت و زعامت انتخاب نمودند؛ جز چند نفر انگشت شمار که اذیت باوی امتناع ورزیدند و سعد وقاص از آن افراد معدودی بود که با امام بیعت نمود هنگامی که «عمار» او را به بیعت علی (ع) دعوت کرد سخنی زننده به وی گفت؛ عمار جریان را به عرض امام رسانید؛ حضرت فرمود؛ حسادت؛ او را از همکاری با ما باز داشته است .

تظاهر «سعد» به مخالفت با امام به حدی بود که روزی که خلیفه دوم به تشکیل شورای خلافت فرمان داد؛ و اعضای شش نفری شوری را خود تعیین کرد؛ و سعد وقاص و عبدالرحمان بن عوف پسر عموی سعد و شوهر خواهر عثمان را از اعضاء شوری قرارداد. افراد خارج از شوری؛ با بینش خاصی گفتند که عمر با تشکیل دادن شورائی که برخی از اعضاء آن را سعد و عبدالرحمان تشکیل می دهد؛ می خواهد برای بار سوم دست علی را از خلافت کوتاه سازد اتفاقاً نتیجه همان شد که پیش بینی شده بود . سعد با سوابق عداوت و مخالفت های خود :

(۱) مستدرک حاکم ج ۲ ص ۳۶۷، تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۹۵

بدون اینکه کاری را صورت دهند به حضور رسول خدا بازگشتند .

ادامه این وضع برای رسول خدا گران و سنگین بود ؛ و با مشاهده این وضع فرمود : **فردا پرچم را به دست کسی می دهم که هرگز فراز نمی کند و پشت به دشمن نمی نماید او کسی است که خدا و رسول خدا او را دوست دارد و خداوند این دژ را به وسیله او می گشاید .**

هنگامی که سخن پیامبر را برای علی نقل کردند؛ او روبرو درگاه الهی کرد و گفت: «اللَّهُمَّ لِمَا أُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا مَانِعٍ لِمَا أُعْطِيَ» پروردگارا آنچه را که تو عطا کنی بازگیرنده ای برای آن نیست و آنچه را که تو ندهی، دهنده ای برای او نخواهد بود .

هنگامی که آفتاب طلوع کرد باران رسول خدا دور خیمه او را گرفتند تا ببینند که این افتخار نصیب کدام يك از یاران اومی شود ؛ وقتی پیامبر از خیمه بیرون آمد گردنها به سوی او کشیده شد و من (سعد) در برابر پیامبر ایستادم که شاید ایسن افتخار از آن من گردد و شیخین بیش از همه آرزوی کردند که این افتخار نصیب آنان شود ؛ ناگهان پیامبر فرمود: علی کجاست ؟ . به حضرتش عرض شد که وی به درد چشم دچار شده و به استراحت پرداخته است «سَلِمَةُ بِنِ الْكَوْعِ» به فرمان پیامبر به خیمه علی رفت ؛ و دست او را گرفت و به حضور پیامبر آورد پیامبر در حق وی دعا کرد و دعای وی در حق او مستجاب شد و زره خود را

به علی پوشانید و ذوالفقار را بر کمر او بست و پرچم را به دست او داد و یاد آورد شد که پیش از جنگ آنان را به آئین اسلام دعوت بنما، و اگر نپذیرفتند به آنان برسان که می توانند ؛ زیرا لوای اسلام و با پرداخت جزیه ؛ و خلع سلاح آزادانه زندگی کنند و بر آئین خود باقی بمانند و اگر هیچ کدام را نپذیرفتند راه نبرد را پیش گیر ؛ و بدان هرگاه خداوند فردی را به وسیله تو راهنمایی کند بهتر از آنست که شتران سرخ مو ؛ مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی» (۲) . سعد و قاص هنگامی که قسمت فشرده ی از این جریان را که به طور گسترده آوردیم نقل کرد ؛ مجلس معاویه را به عنوان اعتراض ترک گفت .

* * *

پیروزی درخشان اسلام در خیبر

این بار نیز مسلمانان در پرتو فداکاری امیر مؤمنان بر پیروزی چشمگیری دست یافتند و از این جهت امام را فاتح خیبر می نامند وقتی با گروهی از سربازان که پشت سر وی گام برمی داشتند به نزدیکی دژ رسید ؛ پرچم اسلام را بر زمین نصب نمود ؛ در این لحظه دلاوران دژ ؛ همگی بیرون ریختند حارث برادر «مرحب» ؛ نمره زنان بسوی علی شتافت نمره او آنچنان بود که سربازانی که پشت سر علی قرار داشتند بی اختیار عقب رفتند و حارث به صورت يك شیر خشمگین بر علی تاخت ولی لحظاتی نگذشت که جسد مجروح او بر خاک افتاد .

(۱) لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رُجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حَمْرًا نَعَم . صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۲ و ۲۳

۲۳ و صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۰ تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۹۵ قاموس الرجال ج ۴ ص ۳۱۴ نقل از مروج الذهب

آوری نمود، به گونه‌ای سخن گفتیم، شایسته است که درباره آن دو فضیلت دیگر نیز به طور فشرده سخن بگوئیم:

یکی از افتخارات امام این است که در تمام نبردها ملازم پیامبر و پرچمداروی در جنگهای اسلام بود؛ جز در غزوه تبوک که به فرمان پیامبر در مدینه باقی ماند و در این جهاد شرکت نکرد؛ زیرا پیامبر به خوبی آگاه بود که حزب منافق تصمیم گرفته است که پس از خروج پیامبر از مدینه: دست به شورش بزند از این جهت به علی فرمود: تو سرپرست اهل بیت و خویشاوندان من و گروه مهاجر هستی و برای این کار جز من و تو کسی دیگر، شایستگی ندارد!

اقامت امیرمؤمنان نقشه منافقان را نقش بر آب کرد؛ - ولذا - به فکر افتادند نقشه دیگری بریزند تا علی نیز مدینه را ترک بگوید از این جهت شایع کردند که روابط پیامبر و علی به تیرگی گرائیده و علی از جهت دوری راه و شدت گرما؛ از جهاد در راه خدا سر؛ بازده است.

هنوز پیامبر چند میل از مدینه دور نشده بود که این شایعه در مدینه انتشار یافت امام برای پاسخ به تهمت آنان حضور پیامبر رسید و جریان را با آن حضرت در میان نهاد، پیامبر آرامش روحی امام را با القاء جمله تاریخی خود که سعد و قاص آرزو داشت که ای کاش این جمله درباره او گفته می شد؛ باز یافت و آن اینکه: **أَمَّا رَضِيَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى الْآيَةَ لِأَنِّي بَعْدِي:**

آیا راضی نیستی که نسبت به من؛ سان هارون به موسی باشی؛ جز اینکه پس از من پیامبری

مرگ برادر، «مرحوب» را سخت متأثر ساخت، او برای گرفتن انتقام در حالی که غرق در سلاح بود و زرههایی بر تن و کلاهی از سنک بر سر داشت و «کلاه خود» را روی آن قرار داده بود به میدان علی آمد هر دو قهرمان شروع به رجز خوانی کردند ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت عجیبی بردل ناظران افکنده بود، ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام برفوق مرحب فرود آمد، و او را بخاک افکند، دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پایه فرار گذاردند، و گروهی که روح مقاومت بیشتری داشتند با علی تن به تن، جنگ کردند و همگی با تن مجروح با کمال ذلت جان سپردند نوبت آن رسید که امام وارد دژ گردد، بسته شدن در، مانع از ورود امام و سربازان او شد امام با قدرت الهی باب خنجر را کند، و راه را برای ورود سربازان هموار ساخت و از این طریق آخرین لانه فساد و **قانون خطر** را درهم کوبید و مسلمانان را از شر این عناصر خطرناک، که پیوسته دشمنی با اسلام را به دل داشتند و دارند، آسوده ساخت.

محدثان و سیره نویسان خصوصیات فتح خبیرو نحوه ورود امام و دیگر حوادث این فصل از تاریخ اسلام را به نحو گسترده‌ای بیان کرده اند علاقمندان می توانند به کتابهای سیره پیامبر مراجعه فرمایند

* * *

تو نسبت به من مانند هارون به موسی هستی.

اکنون که پیرامون یکی از سه فضیلتی که سعد و قاص در حضور معاویه برای امیرمؤمنان (ع) یاد-

(۱) نیست

این حدیث که در اصطلاح دانشمندان به آن «حدیث المنزلة» می‌گویند تمام مناصبی که هارون داشت برای علی (ع) ثابت نموده جز نبوت که باب آن برای ابد بسته شده است

به حکم این روایت امام وصی و جانشین پیامبر بوده است جز اینکه هارون به مقام نبوت رسید ولی پس از پیامبر اسلام باب نبوت به روی همگان بسته شده است .

این حدیث از احادیث متواتر اسلامی است که محدثان و سیره‌نویسان در کتابهای خود آورده‌اند.

* * *

فضیلت سومی که سعد وقاص از آن یاد نمود؛ مسأله مباحه پیامبر با مسیحیان «نجران» بود آنان پس از مذاکره و گفتگو با پیامبر پیرامون عقائد باطل مسیحیت حاضر به پذیرش آئین اسلام نشدند؛ ولی آمادگی خود را برای مباحه اعلام کردند .

وقت مباحه فرا رسید پیامبر از میان مسلمانان و بستگان خود فقط چهار نفر را انتخاب نمود که در این حادثه تاریخی شرکت نمایند و این چهار تن جز علی؛ و دخترش فاطمه و حسن و حسین (ع) کسی دیگر نبود زیرا در میان تمام مسلمانان نفوسی پاک‌تر و ایمانی استوارتر از نفوس و ایمان این چهار تن؛ وجود نداشت .

پیامبر فاصله منزل و نقطه‌ای را که بنا بود مراسم

مباحه در آنجا انجام بگیرد با وضع خاصی طی نمود و در حالی که حضرت حسین (ع) را در آغوش و دست حسن (ع) را در دست داشت و فاطمه (ع) و علی پشت سر پیامبر؛ حرکت می‌کردند گام به سرزمین مباحه نهاد و پیش از ورود به محوطه مباحه؛ به همراهان خود گفت: من هر موقع دعا کردم شما دعای مرا با گفتن آمین بدرقه کنید .

قیافه‌های نورانی پیامبر با چهار تن دیگر که سه تن آنها، شاخه‌های شجره وجود او بودند و لوله‌ای در مسیحیان «نجران» بوجود آورد و اسقف اعظم آنان گفت چهره‌هایی را مشاهده می‌کنم که اگر رو به درگاه الهی کنند؛ این بیابان به جهنمی سوزان تبدیل می‌یابد و دامنه عذاب به سرزمین نجران نیز کشیده می‌شود از این جهت از «مباحه» منصرف شده و حاضر به پرداخت جزیه شدند.

عائشه می‌گوید: پیامبر روز مباحه چهار تن همراهان خود را زیر عبای مشگی وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا:

خداوند می‌خواهد که همه نوع آلودگی را از شما خاندان از بین ببرد و همه شماها را پاک بگرداند .

زمخشری می‌گوید: سرگذشت مباحه و مفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء است و سندی زنده بر حقانیت آئین اسلام به شمار می‌رود (۱)

(۱) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۵۲۰ و بحار ج ۲۱ ص ۲۰۷، مرحوم شرف‌الدین در کتاب المراجعات

مصاد در این حدیث را گرد آورده است

(۱) کشف ج ۱ ص ۲۸۲-۲۸۳ تفسیر امام رازی ج ۲ ص ۲۷۱-۲۷۲